

نگاهی دیگر به اعجاز ادبی قرآن

رضا بابایی
پژوهشگر

چکیده

از نخستین روزهای نزول قرآن، گفتگو درباره مفاد و مفاهیم آیات آغاز شد و همچنان ادامه دارد؛ اما آنچه بیش از همه بدان توجه و اهتمام شده است، وجه اعجاز قرآن است؛ یعنی قرآن از چه رو معجزه است و چه راههایی برای کشف آن وجود دارد.

مقاله حاضر، پذیرفته است که قرآن مجید به حتم به لحاظ ادبی و زبانی معجزه است؛ اما نمی توان معجزه بودن قرآن را فقط در زبان و ادبیات آن جستجو کرد.

وجه ادبی، قدر متیقن در اعجاز قرآن ماست و همواره باید به آن توجهات علمی، پژوهشی و عاطفی کرد. در این نوشتار می کوشیم یک بار دیگر با قرآن از منظر زبان و ادب، دیدار کنیم. بدین رو به پاره‌ای از آرایه‌های زبانی قرآن که به اعجاز آن انجامیده است. پرداخته‌ایم؛ آرایه‌هایی مانند «تضاد» و «هماوایی» و «تصویرگری». توضیح هر یک از این شگردهای زبانی، بخشی از مقاله را تشکیل می دهد.

کلید واژه‌ها: قرآن، علوم قرآنی، اعجاز، معانی و بیان، صنایع ادبی.

مقدمه

از وقتی که گفتن و نوشتن و نظریه پردازی درباره قرآن آغاز شد، وجه اعجاز ادبی قرآن،

موضوع گفتارها و نوشتارهای بسیاری قرار گرفت. در این تلاش‌های علمی که گاه به مجادلات ایدئولوژیک نیز می‌انجامید، اهتمام گویندگان و نویسندگان، نشان دادن زیبایی‌های لفظی و توانمندی‌های شگفت قرآن در بیان معانی و حیانی بوده است. بدین رو مسئله اعجاز قرآن، همواره چشم‌ها و دل‌ها را معطوف به ادبیات قرآن و نحوه بیان و مکانیزم جمله‌سازی و عبارت‌پردازی آن و روش القای معانی از طریق الفاظ برگزیده کرده است. این اهتمام مقدس و ارزشمند، اندیشه‌ها و قلم‌های بسیاری را به سمت کشف رمز و راز اعجاز ادبی قرآن کشید و حاصل آن صدها و بلکه هزاران اثر خواندنی و ارزشمند شد.

تاریخ تألیف نخستین رساله‌های مستقل در این باره، به اواسط قرن سوم باز می‌گردد. پیش از آن نیز درباره ادبیات قرآن، آثاری را می‌توان یافت؛ ولی بیشتر در لابلائی نوشته‌هایی است که غالباً به منظور فهم و تفسیر آیات و شرح معانی آنها تألیف شده‌اند. گویا نخستین رساله‌های مستقلی که موضوع اعجاز ادبی قرآن را و جهت همت خود قرار داده‌اند، با عنوان «نظم القرآن» در حدود سال‌های ۲۵۰ تا ۳۰۰ قمری به هیئت کتاب و تألیف درآمده‌اند. از جمله آنچه جاحظ (م ۲۵۵ هـ) نوشت و باقلانی در کتاب اعجاز قرآن، از آن یاد میکند. ابوبکر سجستانی، ابوزید احمد بن سلیمان بلخی و ابن‌اخشید، این نهضت را ادامه دادند تا اینکه کار به تألیفاتی همچون آثار جرجانی و تفسیر کشاف انجامید.^۱ همه این تصنیفات، خواندنی و مغتنم‌اند؛ اما خطای بزرگی که در اکثر آنها به چشم می‌آید، دعوی گزافی است که هر از گاه در آنها می‌بینیم. آن خطای بزرگ و دعوی گزاف، گمان آنان به پایان یافتن موضوع و بستن پرونده اعجاز ادبی قرآن است. برخی از این مؤلفان، بر این گمان بودند که موضوع اعجاز ادبی قرآن را به جایی که باید برسد، رسانده و دیگر حرف و حدیثی را باقی نگذاشته‌اند! جاحظ در حجج النبوه باقلانی در اعجاز القرآن^۲ و جرجانی در دلایل الاعجاز به چنین دعاوی و گمانه‌هایی نزدیک می‌شوند؛ چنانکه عبدالقادر جرجانی می‌نویسد: «من سخن خویش را آشکار می‌گویم و آن را پنهان نمی‌دارم و از هیچ مخالفتی نیز، بیم به دل راه نمی‌دهم. راهی برای اثبات اعجاز در نظم قرآن، جز آنچه من اکنون آشکار می‌سازم، وجود ندارد.»^۳

با این همه، مسئله اعجاز ادبی قرآن، همچنان محور مباحث و مجادلات بسیاری است که گویا پایانی نبز نتوان برای آن تصور کرد؛ زیرا آغاز آن ذات لم یزلی است و هر چه آغاز ندارد، نپذیرد انجام.

اعجاز ادبی قرآن، حداقل بادو سؤال عمده و فوق العاده مهم روبه روست که پاسخ آنها همتها و استعدادهای فراوانی را به خود می خوانند:

۱. آیا اعجاز قرآن منحصر به ادبیات آن است؟

۲. چنانچه تنها یا یکی از وجوه اعجاز قرآن را ادب و بلاغت آن شمردیم، ماهیت و عناصر و کیفیت آن وجه، چیست؟ به بیان دیگر، اعجاز ادبی قرآن یعنی چه؟

پاسخ به هر یک از این دو پرسش، بخش گسترده ای از تحقیقات علمی و دینی را در سرتاسر تاریخ کشورهای اسلامی به خود اختصاص داده است و همچنان جای چند و چون بسیار است. آنچه پیشتر و بیشتر بدان پرداخته اند، شگردهای ادبی زبان و وحی است که خود نیز بسیار مغتنم و راه گشاست. اما به عقیده نگارنده، پیش از هر چیز باید مشخص گردد که آیا بلاغت و زیبایی الفاظ قرآن، تنها وجه اعجاز قرآن است، یا آنکه قرآن، از چندین جهت و وجه، معجزه است.

در میان کسانی که قرآن را از حیث زبان و ادب آن، معجزه دانسته اند، شمار اندکی قائل به اختصاص و انحصار شده اند؛ یعنی اکثر محققان علوم قرآنی، وجه اعجاز قرآن را در ادبیت و عربیت آن منحصر نکرده اند؛ اما آن را قدر متیقن دانسته اند و بر خلاف دیگر وجوه، مخالفی ندارد. بنابراین اختلاف بر سر وجهی غیر از وجه ادبی اعجاز است. خواهی طوسی در تجرید الاعتقاد می نویسد:

قال: و اعجاز القرآن قیل لفصاحته و قیل لاسلوبه و فصاحته معا و قیل للصرفه و الکل محتمل^۴؛ یعنی: «گفته شده است که اعجاز قرآن به فصاحت آن است و برخی دیگر گفته اند فصاحت و اسلوب آن، توأمان وجه اعجاز قرآن است و پاره ای به صرفه،^۵ عقیده پیدا کرده اند. همه این وجوه محتمل است.

آنچه حل این مسئله را آسان می کند کفایت یک وجه، برای معجزه بودن است؛ یعنی حتی اگر بپذیریم قرآن فقط از یک جهت معجزه است، به نتیجه و هدف مطلوب خود خواهیم رسید و انضمام دیگر وجوه، فایده های ثانوی و حاشیه ای دارد. بنابراین در همین جامی بپذیریم که وجه عمده و یقینی اعجاز قرآن، همانا زبان شگفت و اسلوب هنری آن است و ادامه مباحث را بر این مبنا و پایه قرار می دهیم. اما همچنان پرسش دوم را پیش رو داریم: مراد از اعجاز ادبی چیست؟ این پرسش کوتاه، منشأ آثار فراوانی در علوم بلاغی و صنایع معنوی

شده است. از صرف و نحو گرفته تا مطالعات زیباشناختی در زبان قرآن، همگی عهده‌دار پاسخ به این پرسش‌اند؛ به ویژه آنکه قرآن نیز خود را به بلاغت و زیبایی بیان ستوده است:

الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی...^۶

فلیأتوا بحدیث مثله ان كانوا صادقین...^۷

بدین رو در میان همه علوم می‌که قرآن، موضوع آنهاست، علوم ادبی و فنون بیانی، توجه دامنه‌دارتری را به خود اختصاص داد و هر روز بر گستره خود افزود. اما آنچه کمابیش، همچنان جای بحث و نظر دارد، جوهر ادبی قرآن است. بدین معنا که عناصر اصلی در بیان قرآنی چیست؟ این بحث، با کشف زیبایی‌های موردی و شگردهای زبانی در برخی آیات، فرق میکند. علم معانی و بیان، بیشتر به توانایی‌ها و زیبایی‌های آیات در بیان محتوا و پیام خود، توجه می‌کند. اما می‌توان این بحث را پیش کشید که هسته مرکزی و قلب تپنده این زیبایی‌ها و توانایی‌ها چیست. باید پذیرفت که این همه زیبایی و شگفتی، گرانیگاهی دارد که کشف آن، اگر ممکن باشد، بسیار دل‌انگیز است. آنچه در پی می‌آید گمانه‌هایی در همین زمینه است.

ساده بسیار نقش

تناقض‌نمایی (paradoxical) که در صنایع ادبی از آن به «طباق» یاد می‌کنند، از عمده‌ترین وجوه زیباسازی در کلام است. تناقض‌نمایی یا صنعت طباق یعنی کنار هم نشان دادن دو ضد، در کنار یکدیگر. مانند کلمات «بکشت» و «انفاس عیسوی» در بیت زیر از حافظ:

این قصه عجب شنو که از بخت و از گون ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

در قرآن نیز می‌خوانیم: «فاما من اعطی و اتق و صدق بالحسنى فسینسره لیسری و اما من بخل واستغنى و کذب بالحسنى فسینسره للیسرى». کلمات «اعطا» و «بخل» و «تصدیق» و «تکذیب» و «یسر» و «عسر» ضد یکدیگر و در عین حال همراه هم در آیه آمده‌اند.

تضاد هر قدر درونی‌تر و پیچیده‌تر شود، بر لطف و غنای سخن می‌افزاید؛ تا آنجا که لطیف‌ترین و تنگت‌ترین مصداق خود را در سخن وحی می‌یابد. در قرآن مجید، نوعی تناقض‌نمایی وجود دارد که به گمان نگارنده، از گرانیگاههای فصاحت این کتاب آسمانی است. توضیح بیشتر را به مطالبی که ذیلا می‌آید، می‌سپارم:

قرآن کریم، «سادگی» را با «ژرفایی» جمع کرده است و این به باور نگارنده، از وجوه مهم اعجاز ادبی قرآن است. برای توضیح بیشتر، نخست باید تفاوت میان «عمق» و «پیچیدگی» را دانست. معماگونگی یا لغز، نوعی سخن است که در آن، میان خواننده و معانی الفاظ، فاصله بسیار می افتد و این فاصله، نوعاً به دلیل نیاز نتیجه به مقدمات فراوان است. اگر حل یک مسئله ریاضی، به نظر مشکل آید، گاه از آن رو است که برای رسیدن به نتیجه و حل مسئله، باید مراحل بسیاری را پشت سر بگذارد. این وضعیت، مخاطب را وامی دارد که به مقدمه چینی های گوناگونی تن دهد و مرحله به مرحله پیش رود. اما گاهی فهم سخن و یا مسئله ای، نیاز به مقدمات چندانی ندارد و توجه به آن، برای فهمیدن آن کافی است. این دست سخنان را ساده و روان می خوانیم. اما آیا سادگی و روانی، به معنای سطحی بودن آنها نیز هست؟ آیا پیچیدگی و دشواری فهم، حکایت از عمق و ژرفایی نمی کند؟

همه سخن بر سر این نکته است که عمیق و ژرفناک بودن پاره ای از مفاهیم، منافاتی با سادگی آنها ندارد. به عبارت دیگر، می توان جملات و گزاره های معنادار را به دو گونه «عمیق» و «بعید» تقسیم کرد. هر دو از دسترس فهم سطحی و عامیانه، به دورند؛ اما تفاوت در این است که سخن عمیق، در مواجهه نخست شنونده با آن، چیزی به او می دهد و وی را دست خالی بر نمی گرداند، و چنانچه مخاطب، خواهان معانی و لطایف بیشتری باشد، باید در همان سخن ساده و ظاهراً معمولی، غور کند و ژرفای آن را بییماید. ولی معانی و سخنان بعید، چنین نیستند. آنها یک معنا را بیشتر در خود نگنجانده اند، اما همان را نیز به آسانی در اختیار نمی گذارند.

در مرحله بعد، سخنان عمیق را نیز می توان دو گونه دانست: پاره ای از آنها، در عین داشتن عمق، ابعاد متعددی نیز دارند؛ اما گروهی از آنها، فقط عمیق اند و بیش از یک بعد ندارند. بسیاری از ضرب المثل ها و ابیات ناب فارسی و غیر فارسی از این گونه اند؛ یعنی بسیار عمیق، اما تک بعدی اند. مثلاً وقتی مولوی می گوید:

بر نمد چوبی که آن را مرد زد بر نمد آن را نزد بر مرد زد

سخنی است عمیق و جاندار. اما هر قدر که آن را بکاوی، بیش از یک معنا در آن نمی یابی؛ بر

خلاف بیت زیر که در عین ژرفایی، ابعاد گوناگونی را نیز بر می تابد:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

زیرا «غرض»، «هنر»، «حجاب» و حتی «دل و دیده» در این بیت، تاب معانی و چهره‌های گوناگونی را دارند. غرض، در این بیت می‌تواند از نوع اختیاری و یا اضطراری آن باشد؛ مانند عشق که نوعی غرض اضطراری است و قدرت پوشانندگی دارد؛ چنانکه گفته‌اند: الحب یعمی و یصم. همچنین می‌توان غرض را به انواع اخلاقی، نفسانی، رفتاری، اندیشگی و... تقسیم کرد و برای هر یک صدها مصداق تراشید. همه این ابعاد و بلکه بیشتر از آن در کلمه «هنر» نیز دست‌یافتنی است. بسته به معنایی که برای «غرض» در نظر می‌گیریم، معنای «هنر» نیز متفاوت می‌شود و...

حتی اگر در مثالهای بالا نیز منافشه باشد، نمی‌توان انکار کرد که شماری از سخنان، در عین عمق، چندین بعد و دیواره دارند و از طریق هر یک می‌توان به عمق معنا، نقب زد. زیرا برخی از بیانه‌ها، همچون طبیعت‌اند که هر چه در آن بیشتر فرورویم و هر برش تازه‌ای که بدان دهیم، چیز تازه‌ای در آن می‌یابیم. یکی از نویسندگان معاصر، دربارهٔ بیتی از حافظ، این توضیح را می‌آورد که می‌توان آن را از چندین زاویه نگریست و هر بار بعدی از آن را دریافت. پس از آن، سخنی را از مولوی ذکر می‌کند که بسیار عمیق است، ولی یک «بعد» بیشتر ندارد. سپس تفاوت عمق و بُعد را توضیح می‌دهد و وی می‌نویسد:

یک معنی ممکن است عمیق باشد، اما یک بعدی، و برعکس ممکن است ساده باشد، اما چند بعدی. این سخن مولوی، سخت عمیق است، اما یک بعد بیشتر ندارد:

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست
آنکه این سخن را می‌فهمد، یک معنی را دریافته و آنکه آن یک معنی را در نیابد، هیچ چیز دستگیرش نشده است و چه بسا آن را نادرسست و مسخره انگارد. اما این سخن وی:

نی حدیث راه پرخون می‌کند ناله‌های عشق مجنون می‌کند
یک بعدش. همان است که نی داستان چوپانی خونین دل و تنها و غمگین را حکایت می‌کند. ناله‌هایش، ناله‌های عشق است و بیانش، بیان درد. اما در بعد دیگرش، نه نی‌ای در کار است و نه نی زنی، و نه عشقی و نه خون دلی. داستان دیگری است. انسان است که ناله می‌کند؛ از اصل خویش دور مانده و به این خرابکدهٔ غربت افتاده و دلش بسوی موطن مألوف در پرواز است. در این سو، افلاطون است که می‌اندیشد و در آن سو مجنون است که می‌نالند. حافظ خودمان، بهتر از شاعران دست دوم غزل نمی‌سراید. سخنش طرز سخن خواجه دارد و

به روشنی می‌توان دریافت که کلمات و تعبیرات در پنجه توانای سعدی، استاد سخن، رام‌ترند. با این همه حافظ کجا و سلمان و خواجه و حتی سعدی و فردوسی کجا؟ چرا؟ چون سخن حافظ، چند لایه است و از طرف دیگر آن که لایه روینش را می‌بیند، نمی‌تواند لایه زیرینش را بر آن قیاس کند. چه، لایه‌ها با یکدیگر نه تنها همانند نیست، بلکه گاه به طریقی شگفت‌انگیز، از یکدیگر دور است و گاه نیز با هم متضاد. هانری برگسون راجع به فلسفه دکارت می‌گوید: اثر وی همچون طبیعت است؛ هر چه بیشتر در آن فرو رویم و هر برش تازه‌ای که بدان دهیم، چیز تازه‌ای می‌یابیم. سخن‌شناسان خودمان به این نکته اشاره کرده‌اند و گفته‌اند بیان هنرمندانه، آن است که در آن «یذهب ذهن السامع ائى مذهب ممکن».^۸

درباره قرآن نیز، این حقیقت را باید همیشه در پیش چشم نگه داشت که فقط به عمق معانی آیات نیندیشیم؛ بلکه بسیاری از مضامین ساده و کوتاه قرآن، چندین لایه و بعد دارند که ربطی به عمق آیه ندارد. جوهر «هنری» کلام قرآن، بیشتر در ابعاد آیات است تا اعماق. زیرا وقتی سخنی به هنر آراسته می‌گردد و مجال بازگویی هنرمندانه می‌یابد، نخست بر ابعاد خود می‌افزاید و سپس بر اعماق. بنابراین هنر کلامی قرآن را باید بیشتر در آیاتی جستجو کرد که به نظر ساده و سهل می‌آیند، اما مکعبی از سطح‌های گوناگون‌اند و نباید سادگی و سهولتشان، ما را از ابعاد و اعماقشان غافل کند.

آیاتی همچون **لیس کمثله شیء**،^۹ با همه سادگی و روشنی، غیر از ژرفایی که دارند، می‌توانند در جهات مختلف دید محقق قرار گیرند و از هر زاویه، سخنی تازه بگویند. همین آیه شریفه (**لیس کمثله شیء**) چنانچه از منظر هستی‌شناسی، بررسی شود، گویای هزار نکته باریک از مو است که کمابیش، به بحث و بررسی گرفته شده است؛ اما غیر از این، منظرهای دیگری نیز هست که ما را به تماشای خواننده از این مناظر جدید، پیام‌های دیگری به بیننده مخابره می‌شود. مثلاً چنانچه همین آیه شریفه را به علم سیاست و مباحث اجتماعی بسپاریم، فرستنده این پیام مهم و بزرگ است که هیچ حاکم و قدرتی در جهان، نباید خود را مالک اصلی و بی‌رقیب جان و مال مردم بداند و هر چه خواست، به عمل آورد.

لیس کمثله شیء را می‌توان پشتوانه و روح احکام و معارف بسیاری دانست؛ از جمله: **لیس کمثله موجود**؛ **لیس کمثله حاکم**؛ **لیس کمثله محبوب**؛ **لیس کمثله معشوق**؛ **لیس کمثله حکیم**؛ **لیس کمثله ناصر**؛ **لیس کمثله ذوق**؛ **لیس کمثله سلطان**؛ **لیس کمثله من یطمئن به القلوب**؛ **لیس کمثله مقدس**...

مثلاً برداشت «لیس کمثله معشوق» می‌تواند اساس و ریشه بسیاری از مباحث عرفانی و ذوقی باشد؛ -چنانکه هست.

همچنین است بسیاری دیگر از آیات شریف قرآن؛ از جمله کریمه کل **یعمل علی شاکلته**^۱ که می‌تواند مبنا و آغاز خوبی برای بسیاری از مباحث روان‌شناسی و جامعه‌شناسی قرار گیرد.

قرآن از این جهت، تفاوتی با عالم تکوین ندارد؛ یعنی همین سادگی اما پر نقش بودن، یکی دیگر از وجوه شباهت میان کتاب تکوین و تشریح (قرآن) است. در این عالم نیز اموری هستند که رازآلود و سرشار از رمز و رازند؛ اما دانستیم که راز آلودگی، غیر از پیچیدگی و غموض است؛ یعنی نباید پنداشت که راز، امری پیچیده و سر به مهر است که گشودن آن نیاز به عملیات سخت و طولانی فکری دارد. حافظ این خصیصه عالم تکوین را به نیکی بازگفته است:

چيست اين سقف بلند ساده بسيار نقش زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نيست
سقف آسمان در عین آنکه بسيار نقش است، ساده و صمیمی نیز هست. شگفتی و راز آلودگی آن، در همین سادگی است که پذیرای هزاران نقش شده است. اما اگر ساده و شفاف است، چرا معماست و هیچ دانا از آن آگاه نیست؟ کلید حل این معما در توجه به ادغام سادگی با پر نقشی است. بنابراین باید توجه داشت که روانی و سادگی و سهولت پاره‌ای از آیات قرآن، نباید محقق را به این گمان اندازد که راه را تا پایان پیموده است؛ بلکه هر آیه از قرآن، همچون سقف آسمان است که در عین ساده بودن، پر نقش است، و این خصیصه و فضیلت کلام هنرمندانه است. هنر کلامی قرآن، تنها در فصاحت الفاظ و بلاغت بیان آن نیست؛ این نیز جای دقت‌ها و صرف همت‌های بسیاری دارد که بنگریم یک آیه را می‌توان از چندین منظر نگریست و از هر نظرگاه، راه به جایی برد.

قرآن، از این جهت بسیار شبیه به طبیعت، بلکه عالم تکوین است. طبیعت، ظاهری زیبا و ساده دارد و همه چیز در آن طبیعی و معقول و مفهوم به نظر می‌آید؛ اما در همان حال هر گوشه آن از گل و گیاه گرفته تا کوه‌های غول‌آسا، دنیایی از رمز و رازهای ناشکفته و بی‌پرواست. طبیعت را از هر منظر که بنگری، تابلو زیبایی است که دستی ماهر آن را رنگ آمیزی کرده است.

هنر کلامی و کلام هنری

گرایش و احساس دینی، اصیل‌ترین گرایش فطری در نهاد بشری است؛ به دو دلیل: ۱. تکرار؛ ۲. تدوام. زیرا هرگونه حس و گرایشی که در انسان تداوم داشته باشد و در همه مقاطع تاریخ بشری - اعم از فردی و اجتماعی - تکرار شود، ریشه در نهاد و فطرت انسان دارد. از قدیم‌ترین آثار برجای مانده از بشر تا تازه‌ترین جلوه‌های تمدن انسان معاصر، همگی بازتابی از دین‌باوری و معنویت‌گرایی و خداجویی انسان است.

از سوی دیگر «هنر» را نیز می‌توان معنوی‌ترین پدیده جهان بشری دانست. آفرینش‌های هنری، گالری‌های هنرمندان، و تمام موزه‌ها و نمایشگاه‌های هنری در سرتاسر جهان، براهین این مدعا هستند. جو بیار ذوق و هنر از سرچشمه‌های دین و معنویت می‌جوشد، و تا آخرین دامنه‌های زیست اجتماعی جاری است. «در میان مردمان ابتدایی، هنر اغلب با مذهب آمیخته بوده است. به همین دلیل است که بسیاری از مردم عقیده دارند که نقاشی‌های غارنشینان، نوعی دعا به درگاه خدایان و جزئی از مراسم مذهبی مردم ابتدایی بوده است. طی قرن‌ها، بسیاری از شاهکارهای معماری جهان، معبد و کلیسا و مسجد بوده است. بسیاری از مشهورترین نقاشی‌ها و مجسمه‌های جهان برای معابد و مساجد ساخته شده است. بسیاری از زیباترین کاشی‌ها و سنگتراشی‌ها به خاطر مسجدها به وجود آمده است.»^{۱۱}

پیوند هنر و حس مذهبی، از نوع پیوندهای اتفاقی یا اختیاری نیست؛ بلکه سرچشمه واحد و فطرت یکسان انسانها، زمینه را برای همزیستی آن دو در همه اعصار و نسل‌ها فراهم آورده است و چنان که گذشت تکرار و تداوم، حکایت از اصالت و قداست این همراهی و همسرایی دارد.

دین و هنر، گرانیگاه روح انسانی و کانون گرایشهای اصیل اوست. نیز به همین دلیل، این دو (دین و هنر) در سرزمین فطرت انسان، همزیستی مسالمت‌آمیز داشته و همواره خواهند داشت. اما در پاره‌ای از نقاط و مراکز عمده دینی، این دو، پیوند روشن‌تری از خود را به نمایش می‌گذارند و همه پیوستگی و درهم آمیختگی خود را پیش چشمان روشن بین، ظاهر می‌کنند. عالی‌ترین و ماندگارترین نقطه‌ای که در آن دین و هنر سر بر آغوش هم گذاشته و همدیگر را با همه ظرفیت‌ها و قابلیت‌ها، پشتیبانی کرده‌اند، کتاب عظیم و جاودانه اسلام، قرآن مجید است. قرآن، تقاطع اصلی دین و هنر است و این دو در این نقطه

مرکزی و کانونی، به استقبال یکدیگر آمده‌اند. هم بدین جهت است که نمی‌توان از قرآن سخن گفت و پای هنر را به میان نکشید، و یا هنر را بر ترازوی ارجگذاری نهاد، اما محک قرآن را به او نزد. شاید از همین رو است که پاره‌ای از محققان، منشأ همه هنرهای دینی و اسلامی و حتی هر هنر دیگری که در تمدن اسلامی ظهور کرده است، قرآن دانسته‌اند. «منشأ هنر اسلامی را باید در حقایق درونی قرآن، که حقایق اصلی عالم هستی و حقیقت معنوی ذات نبوی است و برکات محمدیه (ص) از آن نشئت گرفته است، جستجو کرد ... چون به یمن این برکت است که امکان آن وجود دارد تا در دنیای فرم، زمان و مکان، حقایقی را متبلور کرد که در بطن قرآن مستتر است...»^{۱۲}.

بدین رو، همان قدر که بحث درباره عناصر، نزد دانشمندان طبیعی اهمیت دارد، تحقیق درباره کلمات و هنر کلامی قرآن، برای قرآن شناسان، مهم و معرفت افزاست. بی دلیل نیست که همین کتاب آسمانی، پس از آن که بر دل و جان مسلمانان فرود آمد، منشأ انبوهی از علوم ادبی و زبانی شد و توجه همگان را به «کلمه» و ظرفیت‌های بی پایان آن جلب کرد؛ چنان‌که ابن خلدون می‌نویسد: «باید بدانیم که این فن (علم بیان) تنها برای فهم و بازیابی وجه اعجاز قرآن کریم بنیان گذاشته شد؛ زیرا اعجاز قرآن در آن است که چنان دلالت و ارشاد می‌کند که وافی و رسا به همه مقتضیان احوال انسان است.»^{۱۳}

اگر معجزه حضرت موسی (ع) ابطال سحر و جادوگری بود، دلیلی جز این نداشت که قبطیان در این فن، به چنان کارایی و مهارتی رسیده بودند که پیش از آن سابقه نداشت و پس از آن نیز تکرار نشد. عیسی (ع) نیز با خود معجزه‌های آورد که بتواند با آن مردم عصر خود را قانع و مطیع سازد؛ زیرا هیچ فن و دانشی در میان مردمان عصر او، به اندازه طب و طبابت حرمت و ارج نداشت. «وقتی نوبت به پیامبر خاتم (ص) رسید، معجزه‌های بزرگ در عرصه «بلاغت و بیان» صورت پذیرفت و این معجزه ایمان‌زا در زمانه‌ای به وقوع پیوست که به گفته جاحظ:

مسلط‌ترین و بهترین و ارجمندترین امور از دیدگاه مردم عصر آن حضرت، حسن بیان و ساختن و پرداختن انواع سخنان شیوا و رسا بوده است. عرب‌های معاصر زمان بعثت، به این گونه سخنان آگاهی داشته، و از نظر زبان دانی و ساز کردن سخنان فصیح و بلیغ، مردمی بی همتا محسوب می‌شدند. آنگاه که فصاحت در میان آنها، به قله رفیع و استوار خود دست یافت، و بلاغت رواج و رونقی بسزا کسب کرد، و شعرای آنان رو به فزونی گذاشت و سخنوران

با برتری کامل در میان همه اقوام و ملل، ممتاز و برجسته جلوه کردند، خداوند عز و جل، آن حضرت را در میان آنان برانگیخت تا عجز آنان را در مقابله با عزم الهی آشکار سازد.^{۱۴}

اهمیت سخن و فضیلت‌های کلامی، تا به حدی است که ادیب نام آور و بزرگی مانند جاحظ، عقیده داشت که خداوند آخرین فرستاده خود را از میان قوم عرب برگزید تا معجزه او از جنس کلام باشد. بدین ترتیب، اگر پیامبر اسلام (ص) از میان مردم و قومی غیر از عرب، مبعوث می‌شد، اعجازی دیگر با خود می‌آورد؛ اما به گفته جاحظ خداوند او را از میان عرب‌ها برانگیخت تا معجزه او نیز چنین لون و وجهی داشته باشد. او می‌نویسد:

«امتیاز فصاحت و حسن بیان، موجب گشت که خداوند، برترین و بزرگ‌ترین پیامبر خود را از میان عرب برگزیند و زبان او را عربی مبین مقرر فرمود؛ چنانکه خود می‌فرماید:

«بلسان عربی مبین.»^{۱۵}

اسلوب زبانی و اهداف قرآنی

بدون آشنایی با اهداف و آرمان‌های قرآن، سخن از اعجاز بیانی آن بی‌فایده است. هر گفتار یا نوشتاری، اعم از شعر، کتاب، رساله، نامه، بخشنامه، مقاله و ... باید شکل و اسلوبی برای خود برگزیند که با موضوع و هدف خود، همخوانی داشته باشد. مثلاً غزل نمی‌تواند بار قصیده را بردوش کشد و مثنوی کارایی رباعی را ندارد و فضایی راکه می‌تواند در شعر نوبه وجود آورد، در انواع شعر سنتی ممکن نیست. همین چندگانگی و ناهمسانی در نثر و گفتار نیز وجود دارد. بنابراین اصل کلی و فراگیر در هر نوشته‌ای، همخوانی و هماهنگی آن با رسالت آن و انگیزه‌های نویسنده است.

قرآن نیز هماهنگی‌ها و تناسب‌های لازم را در حد اعجاز بر خود هموار کرده است. هر یک از سوره‌ها، بلکه هر آیه‌ای از آیات، زبانی و ویژه، متناسب و همگون با معانی خود دارد. برای پی بردن به این نوع تناسبات و همخوانی‌ها، کافی است به تفاوت زبانی آیات مکی با آیات مدنی توجه کنیم. اگر آیات نازل در مکه، ضرباهنگی تصنیف‌گون و تند دارند، به تناسب اهداف و برنامه‌های هدایتی قرآن در آن مقطع زمانی و مکانی است. در آیات مدنی، طمأنینه و درازآهنگی خاصی وجود دارد که کاملاً متناسب با احکام اجتماعی و تربیتی در یک جامعه سامان یافته است. مسلمانان در مکه نیازمند عقاید نو و انقلابی بودند که نیر و مند

و پراثرتری بیان شود؛ اما در مدینه، قوانین مدنی و مقررات زندگی اجتماعی نیز به نیازهای آنان افزوده شد. فضا، زبان و حتی حروف آیات مکی و مدنی، کاملاً با وضعیت روحی و اجتماعی نو مسلمانان تناسب دارد.

نمونه دیگر در رعایت تناسبات زبانی - آرمانی را می‌توان در میزان و کیفیت حضور انواع ادبی در قرآن دید. در قرآن از میان همه فنون بنیادین سخن، مانند معانی، بیان و بدیع، علم بیان حضوری فراگیر دارد و کمتر از همه، بدیع را می‌توان یافت؛ زیرا «در میان سه فن یادانش زیباشناسی سخن، بدیع برونی‌ترین فن یادانش است. آرایه‌های بدیعی در سنجش با ترندهای شعرانه در بیان یا شگردها و شیوه‌های هنری که در معانی از آنها سخن می‌رود، کمتر نهادین و درونی و سرشتین است. با آرایه‌های بدیعی، بیشتر برون و پیکره سخن را آراسته می‌توان گردانید. هنرورزی‌های شاعرانه [و سخنورانه] هر چه از بدیع دورتر می‌شوند، بیشتر با نهان سخن در می‌آمیزند و با نهاد آن سرشته می‌آیند.»^{۱۶}

مراد از بدیع، صنایعی همچون جناس، ترصیع، ردالعجز علی الصدر و عکس آن، مراعات نظیر، ارسال مثل، تضمین، لف و نشر و مانند آنها است. این‌گونه صنایع، در بیرونی‌ترین سطح سخن، خود را می‌نمایانند و چندان بر پرمایگی درون نمی‌افزایند. «آرایه‌های بدیعی، از آن روی که زیورهای برونی و پیکرینه سخن هستند، و با سرشت و ساختار درونی آن در نمی‌آمیزند و فرو نمی‌تنند، بایسته و ناگزیر در هنرورزی و زیبایی شمرده نمی‌شوند. سخن تپنده و پرشور و زند، نیازی بنیادین و نهادین بدانها نمی‌تواند داشت.»^{۱۷}

در میان همه آرایه‌های بدیع، در قرآن سجع را بیش از همه می‌بینیم؛ اما بیشتر در سوره‌های مکی. زیرا در آن مرحله از نزول قرآن، مخاطبانی بودند که به این‌گونه هنرورزی‌های بیرونی و ظاهری، عدت و توجه بیشتری داشتند. اما هر چه به آیات مدنی و سوره‌هایی که در اواخر بعثت نازل شدند، نزدیک‌تر می‌شویم، صنایع و آرایه‌های لفظی قرآن درونی‌تر می‌شوند؛ زیرا مخاطب قرآن نیز در حال گذار از پوست به مغز است. از این رو است که گفته‌اند: یکی از راه‌های تشخیص آیات مکی از مدنی، توجه به اسلوب زبانی آنها است. می‌دانیم که معیارهای متعددی برای تفکیک و تمییز آیات مدنی از مکی، مطرح است؛ از جمله. روایات، محتوا، شأن نزول، مکان نزول و... پاره‌ای از محققان در علوم قرآن، اسلوب زبانی را یکی از مهم‌ترین و صادق‌ترین راه‌های تشخیص آیات از این حیث

دانسته‌اند. ابن خلدون یکی از این گروه محققان است. وی در بحث از وحی، هنگامی که به بلندی آیات مدنی در مقایسه با کوتاهی آیات مکی اشاره می‌کند، می‌نویسد:

«یکی از وجوه تمایز میان سوره و آیات مکی و مدنی را می‌توان کوتاهی و بلندی آنها دانست.»^{۱۸} نویسنده مفهوم النص، در توجیه این تفاوت، می‌نویسد: «در مقطع انذار، هدف اصلی اثرگذاری است که آن نیز به نوبه خود، در زبان کوبنده و آهنگین نمود می‌یابد. این سبک بیان به گونه‌ای عام در سوره‌های کوتاه رایج است و این سوره‌ها همگی مکی‌اند ... دومین ویژگی اسلوبی که می‌تواند سور مکی را از سور مدنی متمایز کند، رعایت «فاصله‌ها» است.^{۱۹} بدین ترتیب اگر قرآن در آیات مکی به فاصله یا همان سجع، اهمیت بیشتری داده است، به دلیل قریب العهد بودن مخاطبان با زبان مسجع و فاصله‌دار در فرهنگ زمانه خود است. روشن است که مخاطبان قرآن در مکه، همانانی هستند که سالها گوش خود را به قصاید شاعران عرب سپرده بودند و به این نوع سخن که حاوی سجع و فاصله است، انس و عادتی شگفت داشتند. این عادت بعد از سالها در مدینه کمرنگ می‌شود و مخاطبان قرآن، این آمادگی و استعداد را می‌یابند که به آرایه‌های درونیت و زیبای‌هایی نامرئی‌تر، توجه بیشتری کند.

مطابقت اسلوب زبانی با اهداف و برنامه‌های قرآنی، دامنه گسترده‌ای دارد که مرزهای آن به هندسه و ساختار کلی سوره‌ها و گزینش کلمات و حتی حروف نیز کشیده می‌شود. بدین معنا که قرآن مجید، با توجه به معنایی که در آیه خاصی بیان می‌کند، حروف ویژه‌ای را نیز به کار می‌گیرد. تکرار حروف «ز» و «ض» و «ث» و «ل» در آیات سوره زلزله و بسامد حروفی مانند «نون» در آیاتی مانند «ان المتقین فی جنات و نهر» هماهنگی کاملی با محتوا و مفهوم آیات دارند. از این گونه همخوانی‌ها در قرآن بسیار است و در عمده آثار علوم قرآنی، محل اشاره و تفصیل قرار گرفته‌اند.

در پایان این بخش، ناگفته نگذاریم که تناسب قرآن با روحیات و عادات عرب‌های صدر اسلام، منافاتی با تناسب این کتاب جاودانه و آسمانی با همه مردم در همه اعصار پسین ندارد؛ زیرا بسیاری از آنچه نیازها و شاکله عرب صدر اسلام محسوب می‌شود، بیش و کم در همه دوره‌های حیات بشری و در میان همه اقوام قدیم و جدید پایدار است. بدین رو است که صادق آل محمد (ص) فرموده است:

إِنَّ الْقُرْآنَ حَتَّى لَا يَمُوتَ وَ أَنَّهُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَ أَلْأَنْهَارُ وَ كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ
يَجْرِي عَلَى آخِرِنَا كَمَا يَجْرِي عَلَى أَوَّلِنَا؛^{۲۰}

قرآن، زنده‌ای است که نمی‌میرد و جاری است آنچنان که روز و شب جاری است و ماه و خورشید جریان دارد. جاری است بر آخرین ماه همان سان که بر نخستین ما جاری است.

کلام الهی از منظر زیباشناختی

اگر قرآن که کلام الهی است، حظی وافر از جمال ربوبی نداشت و زیبایی در آن به اندازه صفت جمال در خداوند، موضوعیت و اهمیت نمی‌یافت، رسول گرامی اسلام (ص) نمی‌فرمود: «إِنَّ مِنْ أَشْتَقَ إِلَى اللَّهِ فَلَیْسَمَعُ كَلَامَ اللَّهِ؛ «آگاه باشید که آن کس که شوق الله دارد، باید کلام او را بشنود.»^{۲۱} زیبایی‌های زبان وحی و کلام قرآنی، سطحی آشکار و چشم‌نواز از مجموعه زیبایی‌های این کتاب مقدس است. هر زبان، افزون بر خلق معانی، قادر به آفرینش زیبایی نیز هست. توجه به این زیبایی و اقرار دادن به برتری‌های لفظی قرآن، موقوف به ایمان نیست؛ یعنی مؤمنان به دلیل ایمان به قرآن، لفظ و بیان قرآن را زیبا نمی‌بینند، بلکه این زیبایی در ذات این اسلوب بیانی است و فهم و درک آن چندان اختصاص به مؤمنان و گروندگان ندارد. هر سخن‌شناس زبان‌دانی این خصلت زبانی قرآن را می‌بیند؛ چنانکه ولید بن مغیره، اخنس بن شریق و عمرو بن هشام (ابوجهل) نیز به مدد استراق سمع، از دلربایی‌های قرآن حظ می‌بردند.^{۲۲} قرآن خود نیز از این گونه استراق‌ها و شنیدن‌های دزدکی سخن گفته است.^{۲۳} پس از نزول قرآن و بعد از قرن‌ها حضور فعال و دوست پرور و دشمن سوز قرآن در تاریخ بشری، سخن‌شناسان و مورخان از این تأثیر و زیبایی سخن گفته‌اند.^{۲۴} گلدز بهر می‌نویسد: «هیچ اثر ادبی در جهان، در اعجاب عظیم و بی‌نظیری که قرآن برانگیخت، به پای آن نمی‌رسد.»^{۲۵} آربری، مترجم قرآن به زبان انگلیسی، قرآن را برتر از هرگونه شاهکار ادبی شمرده است^{۲۶} و خود ترجمه‌ای از قرآن به دست می‌دهد که جزء آثار کلاسیک در ادبیات انگلستان به شمار است. جان دیون پورت، می‌نویسد: «سحر و جاذبه‌ای که در سبک انشای قرآن به کار رفته و لطف و روانی آن، تحسین و اعجاب عرب را برانگیخت و نوا و عباراتش در ترسیم بهشت و جهنم، تکان دهنده است.»^{۲۷}

آنچه یک زبان را هنری و مؤثر می‌کند، رعایت اصول و ضوابطی است که پاره‌ای از آنها در علوم ادبی، تعریف و شناخته شده‌اند و پاره‌ای نیز همچنان بیرون از بحث‌های مدرسه‌ای و علوم بحثی مانده‌اند. از جمله امور و اصولی که زبان را به اوج‌های زیباشناختی می‌رساند، شاخص‌های زیر است:

۱. آهنگ و موسیقی

از همان آغاز نزول وحی مسلمانان، به علم قرائت و تجوید اهمیت دادند و از نخستین علوم قرآنی، همین علم قرائت و تجوید است. از صدر اسلام تاکنون، قرآن با ویژگی «قرائت» شناخته می‌شده است؛ همان گونه که واژه «قرآن» نیز به همین معناست. قرآن پیش از آنکه بر کاغذها نوشته شود، در صداها خود را آشکار کرد و هنوز زیبایی‌های قرآن در صوت و لحن آشکارتر از فصاحتی است که قرطاس و قلم باز می‌تابانند. قرآن، خود به قرائت آهنگین و ترتیل‌وار خود تأکید دارد و پیامبر گرامی (ص) از مسلمانان خواسته است که قرآن را به الحان عرب بخوانند تا جنبه موسیقایی آن آشکارتر شود: «اقرأ القرآن بالحان العرب و اصواتها»^{۲۸} «قرآن را به صوت و لحن عرب بخوانید».

۲. انسجام و روانی آواها

امروزه دانش‌های زبان‌شناسی و آواشناسی، به مدد ابزارها و تکنیک‌های جدید، این امکان را یافته‌اند که جزئی‌ترین ارتعاشات تارهای صوتی و نامحسوس‌ترین تغییرات فیزیولوژیک را ثبت و ضبط کنند. دستگاه‌های اسیلوگراف، فونوگراف و آواسنج، به کمک پژوهش‌های علمی آمده، ویژگی‌های اکوستیکی صداها را مشخص می‌کنند. از رهگذار چنین تحقیقات مدرن و ابزارهای دقیق، آشکار شده است که واج‌های عبارات قرآن، در انسجام و همکاری شگفتی با یکدیگرند. یکایک کلمات و جملات قرآن، سازواری و هماوایی مرموزی دارند و آشکارترین ظهور این صنعت در عبارات و الفاظ قرآن، آن است که این حروف و احوال از هم نمی‌رند و ذره‌ای تنافر در میانشان نیست. واج‌ها و هجاها در ترکیبات قرآنی، سفونی‌های گوش نواز و پرشکوهی را ساخته‌اند که بسیار نشاط‌انگیز و جاندار است. در عبارت قرآنی «لا اله الا الله»^{۲۹}، آوایی دلربا از «لا» اوج می‌گیرد و با تکرار «ل» و تموج هجاها همگون، طنین می‌افکند و در پایان با الله، استقرار می‌یابد و

آرام می‌گیرد. همچنین است سمفونی پر شور «ذ» و «ظ» در آیه: «و ذالنون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر عليه فنادی في الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين».^{۳۰}

«از منظر ایمانیان، عبارت‌های قرآن در رودبار خروشان و مواج انسجام جاری می‌شود. سخن در اوج فصاحت و همه سلیس، و از گره خوردگی و پیچیدگی و تعقید خالی است؛ به گونه‌ای که حروف و الفاظ از هم وانمی‌گیرند، بر هم نمی‌شورند، دست به دست هم می‌دهند، نرم و آسان ادا و مثل آب روان می‌شوند.^{۳۱} نویسنده‌التهیاب من علم المعانی و البديع و البیان، «با اعجاب متوجه می‌شود که قرآن برای اینکه لفظ آجر را که از نظر ساختار لفظی و نظام گویشی، چندان فصیح نیست، به کار نبرده باشد، تعبیر دیگری آورده است: فاوقد لی یا هامان علی الطبن.^{۳۲} یا اینکه لفظ لب چون در حال جمع یا مضاف یا مضاف الیه، زیباتر می‌نماید، در قرآن رعایت شده: ولیتذکر اولو الالباب...»^{۳۳}

۳. تصویرگری

بافت زبان قرآن، فضایی مستعد و پخته برای استخدام انواع آرایه‌هاست؛ از قبیل جناس، اشتقاق، طباق، تقابل، تناسب، ائتلاف، مشاکله، عکس و تبدیل، تصویر، مراعات نظیر، ایهام، لف و نشر، هماوایی، حس آمیزی و... اما آنچه در پایان این گفتار بدان می‌پردازیم ماجرای تصویرگری‌های قرآن در موضوعات مختلف است.

گفته‌اند: «غایت هنر در آن است که هرگونه احساس خفته، تمایلات و اشتیاق را در انسان بیدار کند، در آنها جان بدمد، دل را سرشار کند و همه چیز را برای انسان‌های رشد یافته و رشد نکرده، احساس پذیر کند. هنر می‌تواند آنچه را که عاطفه انسان در درونی‌ترین و نهفته‌ترین زوایای خود دارد، تجربه کند و پیروانند. آنچه را که در ژرفا و امکانات متعدد و جنبه‌های مختلف نهاد انسان وجود دارد، به جنبش درآورد و برانگیزد و آنچه را که روح علاوه بر اینها در اندیشه و در فکرت خود اندوخته است و ذاتی و والاست مانند شکوه، نجابت، ابدیت و حقیقت برای احساس و مشاهده، قابل تمتع کند...»^{۳۴} همه این کارکردهای شگفت هنری، به مدد تصویرهایی است که می‌سازد و در حمایت و پناه تصاویر است که می‌توان دیگران را برانگیخت، یا ترساند، یا نوید داد یا به توبه واداشت، یا به صواب ترغیب کرد، یا

به ثواب رهنمون گشت. سیوطی، معتقد بود که یکی از اهداف تمثیل های قرآن، به تصویر کشیدن مقصود در قالب محسوس بود.^{۳۵}

پارهای از اینگونه تصاویر، به اختصار و اشاره وار چنین است:

- ثم علی العرش استوی.^{۳۶}

ابن ابی الاصبع درباره تصویر سازی این آیه می گوید: «در این آیه استعاره ای به کار گرفته شده است که شنونده با شنیدن آن، پادشاهی در خیال خویش می سازد که از اداره قلمرو حکومت خویش فارغ شده است و... هر چند برای خدا نه تختی است و نه جلوسی.»^{۳۷}

- فخر علیهم السقف من فوقهم.^{۳۸}

طیبی از قرآن شناسان سده هشتم هجری، نکته لطیفی را درباره این آیه یاد آور می شود که مربوط به تصویرگری قرآن است. به گفته او با وجود کلمه «سقف» نیازی به قید «من فوقهم» نبود؛ زیرا روشن است که سقف در بالای سر قرار می گیرد. اما این ترکیب و قید که به نظر اطناب می آید به شنونده کمک می کند که وضع وحشتناک و هراس آوری را که گروهی به آن گرفتار شدند، بهتر و روشن تر تصور کند.^{۳۹}

- سقط فی ایدیهم.^{۴۰}

بر هم زدن دستها، کنایه از شدت ندامت و حسرت است. خداوند برای بیان میزان پشیمانی آنان، گزارشی مختصر از وضع روحی آنان می دهد و در این گزارش به تصویری کوتاه از برهم زدن دستها، بسنده می کند.

- فاذاقها الله لباس الجوع والخوف.^{۴۱}

ترجمه آیه بدین قرار است: «پس خداوند، جامه گرسنگی و ترس را به آنان چشانند.» در این آیه علاوه بر حس آمیزی غریبی که وجود دارد،^{۴۲} تصویری گویا و روشن از وضع کافران نیز آمده است. تصویری که از این آیه در ذهن شنونده ساخته می شود، لباس هایی از جنس گرسنگی و بیم است که بر تن کافران کرده اند. این تصویر بسی گویاتر از بیان صریح و مستقیم درباره ترس و گرسنگی کافران در روز جزا است.

هنر تصویرگری قرآن، بسی بیش از نمونه های فوق است. «زبان قرآن، برای اهل آن، زنده و متصرف، احساس برانگیز، تخیل آمیز، ترسیم گر و تجسم پرداز است. به تعبیر مترجم کتاب التصوير الفنی فی القرآن (آفرینش هنری در قرآن) عجب اینجاست که قرآن

بدون یاری از آب و رنگ و خط و حجم فوق آنها گام نهاد است.^{۴۳} صبحی صالح نیز در مباحث فی علوم القرآن^{۴۴} می‌گوید: طیف تعبیر در قرآن و تصویرهای رنگی داستانها و تابلوها و اسلایدهایش، واقعیت‌های جاندار خارجی را با همه رخدادهایش به تمامی بر می‌تابد؛ تو گویی قهرمانان تاریخ، از میدان حیات به در نرفته و هنوز زندگی می‌کنند.»^{۴۵}

پی نوشتها:

۱. خانم عایشه بنت الشاطی در مقدمه کتاب خود، شرح مجملی از تاریخچه تألیفات قرآنی را بازگو کرده است: ر.ک: دکتر عایشه بنت الشاطی، اعجاز بیانی قرآن، ترجمه حسین صابری، مقدمه.
۲. اعجاز القرآن، مقدمه، ص ۸-۵.
۳. دلایل الاعجاز، مقدمه، به نقل از اعجاز بیانی قرآن، ص ۱. خانم بنت الشاطی به نیکی از عهده‌گزارش این دست دعاوی برآمده و سیر تاریخی آنها را نیز آورده است (ر.ک: همان، مقدمه)
۴. ر.ک: علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۸۱.
۵. «صرفه» یعنی خداوند همت‌ها و کوشش مردم را برای آوردن همانندی برای قرآن ابتر می‌کند و نمی‌گذارد کسی مانند آن را بیابد. بنابراین عجز از آوردن مثل قرآن، از آن رو است که خداوند مانع می‌شود، نه آنکه اساساً چنین عملی ناممکن است. مشهور است که نظام معتزلی و سید مرتضی، چنین باوری داشتند.
۶. زمر، آیه ۲۳.
۷. طور، آیه ۳۴.
۸. علی شریعتی، سلمان فارسی، مقدمه، ص ۴ تا ۶. با تلخیص.
۹. شوری، آیه ۱۱.
۱۰. اسراء، آیه ۸۴.
۱۱. برتاموریس پارتو، فرهنگنامه، ترجمه و تنظیم و نگارش، زیر نظر رضا افضی، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری مؤسسه فرانکلین، ج ۱۶، ص ۵۰-۱۵۴۹ نیز ر.ک: مثاله، فیلسن، شناخت زیبایی، ترجمه علی اکبر بامداد، ص ۴-۱۰۳.
۱۲. سید حسین نصر، هنر و معنویت اسلامی، ترجمه رحیم قاسمیان، دفتر مطالعات دینی، هنر، ص ۱۳.
۱۳. ر.ک: مقدمه ابن خلدون، ص ۷۶۲.
۱۴. حاحظ، رسائل، ج ۳، «حجج النبوه»، ص ۲۷۹.
۱۵. همان، ج ۴، (تفضیل النطق علی الصمت)، ص ۲۳۷.
۱۶. میرجلال الدین کنزازی، بدیع، نشر مرکز، ص ۲۶.
۱۷. همان، ص ۲۷.
۱۸. ابن خلدون، المقدمه، ص ۹۹.
۱۹. نصر حامد ابوزین، معنای متن، ترجمه کریمی نیا، ص ۱۵۲.
۲۰. بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۴۰۳؛ نیز ر.ک: وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۱.

۲۱. مسند حنبل، بیروت، ج ۲، ص ۳۶۷.
۲۲. ر.ک: ابن هشام، السیرة النبویة، مصر ۱۹۵۵، ج ۱، ص ۳۳۸؛ نیز طبرسی، مجمع البیان، بیروت، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۳۸۷.
۲۳. سوره هود، آیه ۵.
۲۴. در آستانه قرآن، ترجمه رامیار، ص ۲۷.
۲۵. مقصود فراستخواه، زبان قرآن، ص ۸-۳۷.
۲۶. پرتوی از قرآن، جزء سی، ص ۲۴.
۲۷. جان دیون پورت، عذر تقصیر به پیشگاه محمد، شرکت سهامی انتشار، ترجمه غلامرضا سهدی، ۱۳۴۴، ص ۹۱.
۲۸. اصول کافی، ج ۴، ص ۴۱۹.
۲۹. سوره صافات، آیه ۳۵.
۳۰. ر.ک: سید قطب، آفرینش هنری در قرآن، ترجمه فولادوند، ص ۲۰۶.
۳۱. مقصود فراستخواه، زبان قرآن، ص ۱۳۱.
۳۲. سوره قصص، آیه ۳۸.
۳۳. الطیبی، التبیان، بیروت، ص ۴۷۷.
۳۴. هگل، مقدمه بر زیباییشناسی، ترجمه محمود عبادیان، نشر آوازه، ۱۳۶۴، ص ۹۱.
۳۵. الاتقان، ج ۲، ترجمه حائری.
۳۶. سوره فرقان، آیه ۶۰.
۳۷. بدیع القرآن، ص ۲۴.
۳۸. سوره نحل، آیه ۳۶.
۳۹. ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۵۹.
۴۰. سوره اعراف، آیه ۱۴۹.
۴۱. سوره نحل، آیه ۱۱۲.
۴۲. مراد از حسامبیزی در این آیه قرار گرفتن چشیدنی در جای پوشیدنی و بر عکس است. لباس، از پوشیدنی هاست، ولی خداوند آن را پس از اضافه به گرسنگی و ترس، به کافران می چشاند. تشبیه گرسنگی به لباس، برای نشان دادن شدت آن است؛ یعنی گرسنگی همه وجود آنان را در بر گرفته بود؛ همچنین ترس. اما اینکه این لباس را خداوند می چشاند نه اینکه می پوشاند، نوعی حسامبیزی است که از صنایع نیرومند ادبی است. حافظ نیز در بیت زیر «صدای عشق» را از جمله دیدنی‌ها قرار داده است: از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر...»
۴۳. آفرینش هنری در قرآن، ص ۷۱.
۴۴. صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن. چاپ بیروت، ۱۹۷۲، ص ۱۲۹.
۴۵. مقصود فراستخواه، زبان قرآن، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۳-۱۹۲.

